**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021020**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل عرض کردیم که روایت‌هایی که در آنها زکات با حرف جر فی متعدی شده اگر مجرور به فی عین زکوی باشد ما می‌توانیم به یک نحوی تعلق حق به عین را اثبات کنیم. ولی نوعا مجرورش عین زکوی نیست و اگر هم عین زکوی باشد فی‌اش به معنای دربارۀ هست، یعنی اگر آن زکاتی که تعیین شده زکاتی باشد که بتواند در او باشد، مثلا فی اربعین شاةً شاةٌ اینجا خب آن شاتی که در این اربعین شاة است لازم نیست حتما در آن باشد، آن ممکن است از خارج داده بشود. اگر این یک تعبیری باشد که مجرور به فی‌اش عین زکوی باشد آن مال زکوی، مقدار زکاتی هم که تعیین کرده باشد ظهور داشته باشد که جزء این هست، خب این را تعلق زکات به عین را می‌شود باهاش اثبات کرد، حالا به نحو حق است، به نحو ملک است آنها بحثی است که بعدا باید مطرح کرد و همین جهت باعث می‌شود که روایت‌هایی که فی درش مطرح باشد این نشود بهش تمسک کرد، بعضی‌هایشان اشکال سر این هست که مجرور به فی عین زکوی نیست، ان الله جعل فی اموال الاغنیاء ارزاق الفقراء، اموال الاغنیا توش نخوابیده که اعیان زکویه، بعضی‌هایشان آن که مال، یعنی به عنوان زکات در عین زکوی قرار داده شده آن ظهور در این ندارد که قسمتی از آن را قرار داده، مثل فی خمس من الابل شاة، فی اربعین شاةً شاةٌ با آن توضیحاتی که عرض کردم. یک موارد خیلی اندکی می‌ماند که می‌شود تمسک کرد. من یک مورد دیگری هم داشتم بحث حاج آقا را مطالعه می‌کردم به یک مورد دیگر هم برخورد کردم این مورد را هم عرض کنم، دوستانی که در کلاس راهنما هستند این بحث را کار کنند که آیا مواردی که فی به کار رفته، زکات با فی متعدی شده ما موارد دیگری داریم شبیه این مورد یا نداریم؟ حالا من، بعد می‌خواهم این را چجوری کار کنند رفقا، یکی از نکاتی که به دست آوردن مطلب به چه شکلی. چون نحوۀ جست‌وجو کردن‌ها و نحوۀ گشتن‌ها و امثال اینها در برنامه‌های کامپیوتری و برنامه‌های نرم افزاری خودش یک فوت و فنی دارد و یک سری نیازمند به یک جفر و اسطرلابی هست که آدم بداند چه شکلی مطلب را پیدا کند. آن روایت این روایت صحیحۀ برید بن معاویة العجلی هست که، این صحیحۀ برید بن معاویة العجلی در بحث اینکه آیا نحوۀ تعلق به نحو اشاعه هست، بعضی‌ها دلیل بر به نحو اشاعه گرفتند، بعضی دلیل بر عدم گرفتند، بحث آنها را بعدا مفصل در آن موردها بحثش را می‌کنیم، حالا آن تکه‌ای که ما الآن مد نظرمان هست آن قسمت دیگرش هست. این روایت برای اصل تعلق زکات به عین را می‌خواهیم بهش استدلال کنیم، به این روایت از آدرسش اینجوری که پاورقی داده الآن جامع الاحادیث هم دارم ازش می‌خوانم، جامع الاحادیث شیعه، جلد ۹، صفحۀ ۳۲۷. روایت این هست:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ بَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُصَدِّقاً مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى بَادِيَتِهَا»

یک ساعی را حضرت به بادیۀ کوفه فرستاد برای جمع‌آوری زکات.

«فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ انْطَلِقْ وَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»

حالا من این روایت را می‌خواستم یک روایت دیگر را امروز بخوانم به عنوان روز چهارشنبه ولی خب همین روایت را کامل می‌خوانم به عنوان روایت چهارشنبه هم باشد. آن روایت را ان شاء الله هفتۀ بعد می‌خوانم.

«بَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُصَدِّقاً مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى بَادِيَتِهَا فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ انْطَلِقْ وَ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا تُؤْثِرَنَّ دُنْيَاكَ عَلَى آخِرَتِكَ»

آن کسانی که با مال سر و کار دارند خیلی نیاز به موعظه دارند. این را یک موقعی شاید برای رفقا نقل کردم باز هم تکرار کنم بد نیست، حاج آقا از قول کسی نقل کردند که کسی وارد می‌شود بر مرحوم آسید عبدالمجید گروسی، می‌گوید آمدی خلاصه عیش ما را منقص کردی، حالا یک قدری تعبیراتش برای من است، خلاصه داشتند با یارو صحبت می‌کردم، می‌گوید مرادش از یارو نفس بوده، بهش گفتند که اگر ده تومن بهت بدهند حاضری یک شهادت دروغ بدهی؟ گفت نه حاضر نیستم، گفتم پنجاه تومان بدهم حاضری شهادت دروغ بدهی؟ گفت نه حاضر نیستم، صد تومان بهت بدهند حاضری شهادت دروغ بدهی؟ گفت نه. همینجور آن موقعی که این بنده خدا رسیده بوده به هزار تومان رسیده بوده یا ده هزار تومان، گفت بهش گفته بودم که حاضری شهادت دروغ بدهی، رفته بود جواب بیاورد، اگر مثلا می‌گفت حاضرم چه می‌کنم چه می‌کنم و اینجوری، بالأخره مال است دیگر، می‌گفت، جان نیست که آدم بتواند راحت بدهد مال است، شیرین است.

این دیگر امام علیه السلام وقتی این مصدق را می‌فرستند اوّل یک مقدار موعظه‌اش می‌کنند «لَا تُؤْثِرَنَّ دُنْيَاكَ عَلَى آخِرَتِكَ وَ كُنْ حَافِظاً لِمَا ائْتَمَنْتُكَ عَلَيْهِ»

حافظ آن چیزی باش که من امین قرار دادم تو را.

«رَاعِياً لِحَقِّ اللَّهِ فِيهِ حَتَّى تَأْتِيَ نَادِيَ بَنِي فُلَانٍ»

نادی یعنی مجتمع، الآن در ادبیات امروز به سالن‌ها می‌گویند نادی، سالن فوتبال و اینها می‌گویند لادی لعب، ورزشگاه، نادی به معنای آن مجتمع قوم هست.

«حَتَّى تَأْتِيَ نَادِيَ بَنِي فُلَانٍ فَإِذَا قَدِمْتَ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ»

برو چادر می‌خواهی بزنی در خانه‌هایشان چادر نزن، کنار چشمه‌ای کنار چیزی که مزاحم آنها نباش.

«ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِسَكِينَةٍ وَ وَقَارٍ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ»

بدوی و عجله کنی خیال کنند آمده مثلا جنگ بکند و امثال اینها با آن نه، آرامش باش که احساس ترس نکنند.

«وَ تُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قُلْ لَهُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ لآِخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ»

اینها حق الله فی اموالکم این خب از مواردی هست که دلیل نیست که عرض کردم.

«فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّونَ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ لَكَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مِنْهُمْ مُنْعِمٌ»

اگر گفتند بله ما حقی داریم «فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ»

باهاش برو ولی برخوردش برخورد خوف انگیز نباشد.

«أَوْ تَعِدَهُ»

وعد و وعید، تعده یعنی وعید، وعده اعم از وعدۀ خیر و شر است

«أَوْ تَعِدَهُ إِلَّا خَيْراً»

وعدۀ شر ندهید، وعد باشد، وعید نباشد.

«فَإِذَا أَتَيْتَ مَالَهُ فَلَا تَدْخُلْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُ لَهُ»

این اتیت ماله ظاهرا اشاره به انعام است که نوعا، اکثر اموال العرب الابل یا اکثر اموال بادیۀ عرب، انعام، این تعبیرات مختلف است، بعضی‌ها می‌گوید ابل هست بعضی‌ها می‌گوید انعام هست، این مراد از مال آن انعام و اینها هست.

«فَلَا تَدْخُلْهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهُ لَهُ»

یک استدلال این هست که این ازش استفاده می‌شود که اقلش برای او نیست، این یک استدلال. این استدلال حالا آیا این دلالت بر ملکیت می‌کند یا نمی‌کند آن را بعدا بحث می کنیم، این تکه‌ای که الآن مورد بحث هست دلالت بر اصل حق داشتنش است، این ازش استفاده می‌شود اقل این قسمتی از مال، اقل این مال برای او نیست، خب برای او نیست یعنی برای فقراست دیگر، برای مستحقین زکات هست.

«فَقُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي فِي دُخُولِ مَالِكَ فَإِنْ»

آن را حالا من، یک استدلال اینکه استدلال الآن می‌خواهم بهش اقتدا کنم این نیست استدلال دیگر است.

«فَقُلْ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي فِي دُخُولِ مَالِكَ فَإِنْ أَذِنَ لَكَ فَلَا تَدْخُلْهُ دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ فِيهِ»

باز امام هی تأکید می‌کند تأکید پی تأکید که حواست باشد این بنده خدا را نترسد از تو.

فَلَا تَدْخُلْهُ دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ فِيهِ وَ لَا عُنْفٍ بِهِ»

نمی‌دانم عَنِّفِ به بخوانیم، و لا عَنِفِ به باید بخوانیم، عَنِف. عُنْفٍ به باید بخوانیم. من دُخُولَ، چون من عَنِّف به، نمی‌دانم چجوری، چون چند جور می‌شود خواند. به هر حال مجموع چیز این هست که با عدم رضایت نباشد، با رضایت او باشد

«فَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ أَيَّ الصَّدْعَيْنِ شَاءَ»

مال را، این حیوانات را دو قسمت کن، هر کدامش را چیز کرد بگو این حق خدا در این، یکی‌اش را انتخاب کن. هر کدام را انتخاب کرد.

«فَأَيَّهُمَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضْ لَهُ ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَأَيَّهُمَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضْ لَهُ وَ لَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ مَالِهِ فَإِذَا بَقِيَ ذَلِكَ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ وَ إِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ اخْلِطْهَا وَ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ»

ظاهرا این فی ماله همان اتیت ماله هست، من استدلالم به این حق الله فی ماله هست. «حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ» حق اللهی که در این مالش هست او را ازش اخذ کند. اذا اتیت ماله اینها به نظر می‌رسد به یک معنا هست و مراد از مال همان عین زکوی است، می‌گوید که به این نحو شما متعین کن حق الله را و از آن این حق الله را ازش قبض کن، من تصور می‌کنم بشود به این حتی تأخذ حق الله فی ماله تمسک کرد که

**شاگرد:** درباره نمی‌شود؟

**استاد:** نه حق الله فی ماله این اصلا می‌گوید که این حق الله فی ماله ظاهرش این است که حق اللهی که در مالش هست به این وسیله بگیرید.

**شاگرد:** ؟؟؟ اینکه مال به معنای شتر است چی است؟

**استاد:** حالا آنش خیلی مهم نیست که حالا مال را، خصوص شتر آن را، نه انعام مراد هست، فاذا اتیت ماله آن چیزی هست که شما پیشش می‌روی امثال اینها.

**شاگرد:** کشاورزی باشد، زمین باشد

**استاد:** نه کشاورزی‌ها اینکه دو قسمت کن کشاورزی خود درخت که مال نیست محصول است

**شاگرد:** درو

**استاد:** نه اتیت ماله مراد، حالا آن هم باشد خیلی مهم نیست، آن خیلی دخالت در استدلال ما ندارد، آنش خیلی مهم نیست، ما حق الله فی ماله مراد این هست که آن چیزی که قسمتی از آن ملک فقراست، یعنی آن عین زکوی است، فان اکثره له این به این ماله می‌خورد، این معنایش این است که آن مال مراد عین زکوی است دیگر. من «حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ» بهش می‌خواهم تمسک کنم. این دو تا نکته دارد، یکی اینکه همان مطلبی که در جلسۀ قبل عرض کردم که زکات حق الله است، یعنی آن نکته‌ای که می‌گفتم ممکن است علت ترجیح زکات بر سایر دیون اگر هم صغرویا اثبات بشود به خاطر این است که حق الله احق ان یقضی هست، آن ممکن است علتش این باشد، آن عرض کردم در روایات استفاده می‌شود یکی از روایت‌هایش همین است.

نکتۀ دیگر خود آن فی ماله که عرض کردم از آن فی ماله هم می‌شود به این مطلب استدلال کرد.

«فَإِذَا قَبَضْتَهُ فَلَا تُوَكِّلْ بِهِ إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً أَمِيناً حَفِيظاً غَيْرَ مُعْنِفٍ لِشَيْ‌ءٍ مِنْهَا» تا آخر روایت، روایت خیلی مفصل هست که دیگر بقیۀ روایت را تا همینجا کافی است.

**شاگرد:** «وَ لَا يَمْصُرَنَّ لَبَنَهَا» آن هم مؤید این است که ابل باشد

**استاد:** آها، نه خصوص ابل نمی‌خواهم بگویم، مراد حیوانات است و مراد به اصطلاح در لبنها هم هست.

**شاگرد:** غیر معنف هم دلیل بر این است که همان حیوان و اینها مراد است

**استاد:** آره این درست است، می‌گوید وقتی حیوان را گرفتید حیوان را زور نکن، حیوان را با آرامش بیاور، اینها درست است، غیر معنف. این مراد از مال در اینجا انعام است، حالا خصوص ابل باشد یا مطلق انعام باشد این مراد، این از مواردی هست که جزء مؤیدات همین مطلب هست که مال گاهی اوقات در انعام به کار برده می‌شود، امثال این روایت.

استدلالاتی که صاحب مدارک فرموده بودند بر اینکه زکات به عین تعلق می‌گیرد و ذمۀ محض نیست آن استدلالات را دنبال می‌کردیم. چند تا تالی فاسد ایشان ذکر کرده بوده، تالی فاسد، دو تا تالی فاسد عرض کردیم، تالی فاسد سوم این هست که اگر زکات در ذمه باشد با تلف برخی از نصاب یا تمام آن نباید برخی از زکات یا تمام آن از بین برود، این هم به عنوان تالی فاسد. این تالی فاسد اوّل باید دید که آیا اصل این مطلب درست هست عرض کردم بطلان تالی درست هست یا نیست. آیا با تلف مال زکات از بین می‌رود یا از بین نمی‌رود؟

این را در روایات، روایات مفصلی در این مورد ما داریم که اگر مال زکوی تلف شد حکمش چی است؟ این روایت ۱۲۷۴۰ آن چیزی که مجموعا از روایات استفاده می‌شود قدر مسلم در جایی که مالک دسترسی به مستحق ندارد و عزل کرده باشد مقدار زکات را و در حفظ آن مقدار هم مسامحه کرده باشد، این مقدارش مسلم هست که ضامن نیست، اما اینکه عزل نکرده باشد همینجوری نگه داشته باشد آن ازش چیزی استفاده نمی‌شود، بنابراین بطلان تالی معلوم نیست، خلاصۀ کلام. چون اگر عزل شده باشد آن مال، با عزل تعین پیدا می‌کند زکات در او، اگر عزل نکرده باشد، عزل نکرده باشد زکات تلف شد ضامن است، اینکه بدون عزل، بحث ما این هست بدون عزل اگر زکات تلف شد می‌گویید ضامن نیست، نه زکات ضامن هست، نه معذرت می‌خواهم استدلال درست است، معنایش این است که اگر عزل نکرده باشد تلف که بشود قسمتی از نصاب یا تمام آن از بین برود بنابر قول به ذمه نباید از زکات از بین برود یا به نسبت کم شود. حالا فرض کنید اگر تمام زکات از بین برود نباید، در حالی که قطعا با تلف تمام یا جزئی از نصاب تمام یا جزئی از زکات کاسته می‌گردد، اگر تمام زکات، خب نه این استدلال تام نیست، اگر تمام مال زکوی تلف بشود، اگر عزل کرده باشد زکات ساقط است، ولی اگر عزل نکرده باشد از روایت استفاده می‌شود ضامن است. اگر زکات در ذمه باشد با تلف تمام آن نباید برخی از آن یا تمام آن از بین برود، نه خب از بین هم نمی‌رود، در حالی که ایشان می‌گوید با تلف تمام مال زکات باید، این خودش دلیل است بر اینکه به مال تعلق نگرفته برعکس است، این به هر حال، آن چیزی که ما دلیل داریم این هست که اگر عزل کرده باشد، حالا من روایت‌هایش را می‌خوانم ۱۲۷۴۰.

صحیحه «ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ أَوْ بَقَرٌ أَوْ غَنَمٌ أَوْ مَتَاعٌ فَيَحُولُ عَلَيْهَا الْحَوْلُ فَيَمُوتُ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ وَ يَحْتَرِقُ الْمَتَاعُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ.»

خب این یکی. این به‌طور مطلق گفته لیس علیه شیءٌ. که فرد روشنش این هست که تهاون نکرده باشد، یک روایت بعدی هست بحث تهاون را مطرح می‌کند

**شاگرد:** بعد از سال زکوی

**استاد:** نه یحول علیه الحول دیگر، بعد از مال زکوی است، یحول علیه الحول.

«فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ إِبِلٌ أَوْ بَقَرٌ أَوْ غَنَمٌ أَوْ مَتَاعٌ فَيَحُولُ عَلَيْهَا الْحَوْلُ» بعد از حول حول «فَيَمُوتُ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ وَ يَحْتَرِقُ الْمَتَاعُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ.»

این روایت مطلق است، ولی ممکن است بگوییم این روایت جمعش با روایت‌هایی که عزل را شرط می‌داند این هست که بگوییم مراد صورتی هست که عزل کرده، حالا این را یکی از بحث‌هایش این هست که این روایت را با روایت دیگر چجور باید جمع کرد؟ اگر جمع بین این روایات را بگوییم در صورت عزل کردن ضمان از بین می‌رود آن در این صورت عرض کردم،

«زَيْدٌ النَّرْسِيُّ فِي أَصْلِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ الْغَنَمُ أَوِ الْمَتَاعُ فَيَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَيَمُوتُ الْإِبِلُ وَ الْبَقَرُ وَ يَحْتَرِقُ الْمَتَاعُ فَقَالَ إِنْ كَانَ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ تَهَاوَنَ فِي إِخْرَاجِ زَكَاتِهِ فَهُوَ ضَامِنٌ لِلزَّكَاةِ»

این اخراج زکات ولو به عزل «فَهُوَ ضَامِنٌ لِلزَّكَاةِ وَ عَلَيْهِ زَكَاةُ ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ‌»

قبل از حول که هیچی، بعد از حول هم باید اگر می‌توانسته تهاون، یک موقعی هست که نه هنوز سال رسیده ولی تهاون نکرده، همان روز اوّلی که گذشته می‌خواسته اینها را جدا کند، بلافاصله زکات از بین رفته آن در اخراج زکات اگر تهاون نکرده باشد در آن صورت ضامن نیست، ولی اگر تهاون کرده باشد ضامن است، این یکی.

عمدۀ روایات، روایات ۱۳۲۸۱ به بعد است.

«إِذَا أَخْرَجَ الرَّجُلُ الزَّكَاةَ مِنْ مَالِهِ ثُمَّ سَمَّاهَا لِقَوْمٍ فَضَاعَتْ أَوْ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِمْ فَضَاعَتْ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ.»

این مفهوم دارد، در مقام مفهوم است، می‌گوید که اگر شخص زکات را از مالش خارج کرده باشد.

«ثُمَّ سَمَّاهَا لِقَوْمٍ فَضَاعَتْ أَوْ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِمْ فَضَاعَتْ فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ.»

حالا این ازش استفاده می‌شود که حتی لازم هست که مالک را هم برایش تعیین کرده باشد، نفس عزل کفایت نمی‌کند، باید مالک هم. حالا روایت‌های دیگری ازش تقریبا روشن هست که نیازی نیست که مالک را تعیین کرده باشد، خب آن قسمتش را شاید حمل بر استحباب بکنیم که مستحب هست که مالک را هم تعیین کرده باشد، ولی اینکه عرض کردم یک روایتی این هست که، روایت «عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَخْرَجَهَا مِنْ مَالِهِ فَذَهَبَتْ وَ لَمْ يُسَمِّهَا لِأَحَدٍ فَقَدْ بَرِئَ مِنْهَا.»

اگر عزل کرده باشد ولی هنوز نگفته مال کی است آن ضامن نیست دیگر.

از هر دوی این مقدار استفاده می‌شود که اگر عزل نکرده باشد و مال تلف بشود ضامن است.

یک روایت دیگری هم هست: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ بَعَثَ إِلَيْهِ أَخٌ لَهُ زَكَاتَهُ لِيَقْسِمَهَا فَضَاعَتْ فَقَالَ لَيْسَ عَلَى الرَّسُولِ وَ لَا عَلَى الْمُؤَدِّي ضَمَانٌ»

داده به یک کسی که آن را تقسیم کند آن رسولی که قرار بوده آن زکات را تقسیم کند مال روی دستش تلف شده، امام علیه السلام می‌فرماید که ضامن نیست. خب خود همین که مال را بعث می‌کند خودش یک نوع اخراج است دیگر.

«قُلْتُ فَإِنَّهُ لَمْ يَجِدْ لَهَا أَهْلًا فَفَسَدَتْ وَ تَغَيَّرَتْ أَ يَضْمَنُهَا قَالَ لَا وَ لَكِنْ إِنْ عَرَفَ لَهَا أَهْلًا فَعَطِبَتْ أَوْ فَسَدَتْ فَهُوَ لَهَا ضَامِنٌ حَتَّى يُخْرِجَهَا.»

می‌گوید اگر اهلی برایش سراغ داری، یک موقع اصلا اهل سراغ ندارد، می‌گوید اگر اهلی برایش سراغ دارد این می‌داند که این یک اهلی دارد «فَعَطِبَتْ أَوْ فَسَدَتْ فَهُوَ لَهَا ضَامِنٌ حَتَّى يُخْرِجَهَا.»

اگر عزل نکرده باشد در حالی که اهل برایش می‌شناسد این ضامن است، قدر مسلم این است که در جایی که اهلی برای زکات می‌شناسد و می‌داند که مستحق دارد این باید عزل کرده باشد و بدون عزل اگر عزل نکرده باشد در مالش وجود داشته باشد ضامن است.

**شاگرد:** این خودش مفهوم ندارد که اگر اهلی نبود یا اخراج نکرد

**استاد:** حالا آن اگر اهل نداشته باشد عزل لازم نیست مفهوم دارد، ولی در جایی که اهل داشته باشد باید اخراج کند. این معنایش این است که پس بنابراین لا اقل در جایی که برایش اهل وجود داشته باشد اخراج لازم است و بدون اخراج چیزی نیست.

بنابراین اصل اینکه این صغرایی که یعنی این بطلان تالی نه، بطلان تالی اینجا درست نیست بگوییم که تالی باطل فالمقدم مثله. این اصل بطلان تالی از روایات استفاده می‌شود که درست نیست.

یعنی خلاصه اصل بطلان تالی وابسته به این هست که ما این روایاتی که لزوم عزل ازش استفاده می‌شود این روایات را چجوری جمع کنیم؟ یک روایاتی هست که آن را باید کلا وارد بحث جمش بشویم، حالا من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم، اجمالا می‌خواهم عرض کنم اگر ما در جمع بین این روایات به این نتیجه برسیم که بدون عزل حالا یا مطلقا یا در بعضی صور با تلف عین ضمان هست، آن معنایش این هست که بطلان تالی وجود ندارد، بنابراین این در مورد بطلان تالی ما دلیل نداریم.

حاج آقا روی بحث بطلان تالی اصلا وارد بحث نشدند، بحثشان این هست که این ملازمه‌ای وجود ندارد، ایشان می‌فرمایند که بعضی وقت‌ها ممکن است به ذمه تعلق گرفته باشد ولی چیزی که به ذمه تعلق گرفته باشد در صورتی باشد که تا وقتی که عین موجود است. اگر عین موجود نباشد آن تعلق به ذمه دیگر. ایشان تشبیه می‌کنند می‌گویند کسی که شوهر باید، زن واجب النفقه‌اش هست، زن تا وقتی که وجود دارد نفقۀ او به عهدۀ شوهر هست، اگر زن از دنیا رفت دیگر نفقه‌اش که واجب نیست. این هم مال هم ممکن است اینجور باشد تا وقتی که موجود باشد شخص موظف باشد که مسئولیتش به عهدۀ او باشد، یعنی پرداخت زکاتش به گردنش باشد، ولی مال از بین رفت دیگر پرداخت زکات نداشته باشد این منافات با این، یعنی ملازمه بین اینکه اگر مال از بین برود لازم نباشد بدهد و اینکه بر ذمه‌اش نباشد نیست، ممکن است مالی بر ذمۀ من باشد مادام کون اصل المال موجودا، اگر مال از بین رفت دیگر به گردن من نباشد از گردن من ساقط باشد، یعنی شرط بقای مال در ذمه این باشد که آن مال موجود باشد، اصل مال موجود باشد و ممکن است تعلق به ذمه داشته باشد. این منافات با تعلق به ذمه ندارد، مطلب درستی هم هست.

**شاگرد:** فرض فرض عدم تفریط است

**استاد:** نه حالا آن فرض کنید عدم تفریط مثلا، حالا عرض کردم یک بحث اصلا اینجا هست که در چه صورت ضمان هست، ضمان نیست، آن بحث‌ها را باید جمع بین روایات را دید چه شکلی ما، حتی ممکن است در فرض تفریط هم ما قائل بشویم، اگر کسی قائل بشود که حتی در فرض تفریط هم دیگر ضمان نیست، اگر کسی، عرض کردم اینکه آیا ضمان هست یا ضمان نیست وابسته به نحوۀ جمع آن روایات است، بعضی روایات تفریط را مطرح کرده، بعضی روایات اصلا تفریط را مطرح نکرده، آنها جمع بین روایات را چه کار می‌کنیم، آن یک بحث دیگر است، آن مفروض این گرفته که اگر مال تلف بشود ضمانی نیست، حالا در فرض عدم تفریط ضمان نیست یا حتی در فرض تفریط هم ضمان نیست آن بستگی دارد که چجوری.

**شاگرد:** آن بنده خدا یک مثال نقض می‌خواهد بیاورد، مثال نقضش

**استاد:** نه در فرض عدم تفریط هم باشد کفایت می‌کند، یعنی برای او کافی هست همین که در فرض عدم تفریط ضمان نیاید، کأنّ لازمۀ اینکه مال در ذمه باشد این است که اگر آن مال تلف بشود ضمان بیاید، چون مال در ذمه است متعلقش عین نیست که وقتی عین تلف شد مال هم تلف بشود، حاج آقا می‌فرمایند که نه ممکن است به ذمه تعلق بگیرد ولی شرط بقای مال در ذمه بقاء العین باشد، شرط بقاء المال فی الذمه بقاء العین باشد که آن مثال همسر و اینها را از این جهت تشبیه می‌کنند. آن مطلب درست است، بحثی هم نیست.

بحث نقض بعدی که ایشان ذکر کرده این هست می‌گوید اگر زکات متعلق به ذمه باشد اگر مالک عین زکوی را به فروشنده بفروشد ساعی نمی‌تواند از مشتری زکات را مطالبه کند در حالی که بی‌تردید ساعی می‌تواند تتبع عین کرده زکات آن را از مشتری بخواهد.

ایشان می‌گوید اگر زکات متعلق به ذمه باشد اگر این را بفروشد از روایات استفاده می‌شود که این معامله صحیح هست و ساعی می‌تواند زکات را از مشتری بگیرد. اینکه زکات را می‌تواند از مشتری بگیرد این را دلیل قرار دادند که زکات به عین تعلق می‌گیرد، عین که موجود هست، بنابراین زکات تعلق به ذمه می‌گوییم این دلیل بر این هست که زکات به ذمه تعلق ندارد. حاج آقا اینجا می‌فرمایند نه ممکن است، اوّلا اصل این مطلب که آیا می‌تواند از مشتری بگیرد این مسلم است، روایت هم دارد، روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله که در بحث حاج آقا هم به این روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله مفصل وارد بحثش شدند آن روایت را بخوانم، در اینکه می‌تواند از مشتری بگیرد مسلم است، صحیحۀ عبدالرحمن بن ابی عبدالله این هست: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَجُلٌ لَمْ يُزَكِّ إِبِلَهُ أَوْ شَاتَهُ عَامَيْنِ فَبَاعَهَا عَلَى مَنِ اشْتَرَاهَا أَنْ يُزَكِّيَهَا لِمَا مَضَى قَالَ نَعَمْ تُؤْخَذُ مِنْهُ زَكَاتُهَا» از مشتری ساعی می‌آید زکات را می‌گیرد «وَ يَتْبَعُ بِهَا الْبَائِعَ»، «يُتَّبِعُ بِهَا الْبَائِعُ» یا «يَتَّبِعُ بِهَا الْبَائِعَ» مشتری زکات را می‌دهد می‌رود این زکات را از بایع می‌گیرد، پس بنابراین ساعی از مشتری زکات را می‌تواند بگیرد، زکات را از مشتری بگیرد این معنایش این است که تعلق به ذمۀ بایع نگرفته، اگر تعلق به ذمۀ بایع گرفته باشد باید برود از بایع بگیرد، مشتری این وسط چه کاره است؟ به ذمۀ بایع تعلق گرفته.

«أَوْ يُؤَدِّيَ زَكَاتَهَا الْبَائِعُ.»

نکته‌ای که اینجا هست یک بحث مفصلی حالا وقت گذشته این را ملاحظه بفرمایید در اینکه می‌شود زکات را از مشتری مطالبه کرد بحثی نیست، این روایت صریح در این است که از مشتری و همین را هم به عنوان نقض ذکر کرده‌اند که اگر زکات متعلق به ذمه باشد نباید بتواند ساعی از مشتری بگیرد و روایت صحیحا می‌گوید می‌شود از مشتری گرفت، پس این دلیل بر نفی تعلق زکات به ذمه هست. حاج آقا این را بحث می‌کنند که آیا این دلیل بر نفی زکات به ذمه هست یا نیست این را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله شنبه در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد